

مسلمین را از محاسن ثبات آن حضرات به تقدیم رسانیده امیدواریم از بركات انقاس قدسیه آن ذوات مقدس موجبات ترویج معدلت و آسایش ملت و اساس مسلمانی بروفق مکنونات خاطر مبارک روز بروز قرین استحکام گردد.

از طرف مجلس عالی - سپهدار اعظم وزیر جنگ - سردار اسعد علی قلی وزیر

داخله

برخلاف اکثر رجال مستبد و درباریان که پس از فتح تهران عیب او جمله بگفتی در یکی از سفارتخانه‌های اجنبی متحصن شدند بمحض هنرش نیز بگو انتشار خبر پناهنده شدن محمدعلیشاه در سفارت روس عین الدوله که بواسطه دشمنیهایی که با مشروطه خواهان کرده بود پیش از هر کس مورد تنفر بود و هرگاه به او دست می یافتند بدون ترحم او را می کشتند، پیاده باتفاق چند نفر از بستگانش بارنگ پریده و وحشت زده از میان دسته‌های مجاهدین مسلح خود راه بهارستان رسانید و به طالاری که سرداران ملی و سران مشروطه خواه مجتمع بودند وارد شد و اظهار داشت من می توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه‌ها متحصن بشوم ولی این تنگ را قبول نکردم و اینک آمده‌ام خودم را تسلیم ملت نمایم و جان و مال خودم را در حمایت وطن پرستی و عفو و گذشت ملت ایران قرار بدهم. این اقدام جسورانه و وطن پرستانه عین الدوله سرداران و حاضرین در مجلس را متأثر کرد و با احترام او را پذیرفتند و کوچکترین گزند تا زمانی که زنده بود از طرف مشروطه خواهان به او نرسید، حتی در دوره مشروطیت در چند کابینه وزیر شد و زمانی هم ریاست وزرا را عهده دار گشت ولی تا آخر عمر مستبد بود و قلباً به حکومت ملی و آزادی اعتقاد نداشت.

«اعلیحضرتا مقتضیات وقت و شدت عرج و مرج مملکت و
نامه مجلس عالی
به شاه مخلوع
انزجار قلوب ملت از اداره آن اعلیحضرت ضرورت بهم رسانیده
که آن اعلیحضرت از زحمات بار سنگین سلطنت خود را
معاف فرمایند، بر طبق همین ضرورت امروز که ۲۷ جمادی -

الثانی ۱۳۲۷ است در سفارت محترمه دولت بهیه روس پناهنده شده بالطبع شخص همایونی خود را از این زحمت فارغ فرمودند علیهذا مجلس عالی فوق العاده امروز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان تشکیل یافته اعلیحضرت قوشوکت اقدس سلطان احمدشاه خلدالله ملکه و سلطان راه شاهنشاهی ایران پذیرفته و تا تشکیل پارلمان موثقاً حضرت مستطاب اشرف عالی آقای عضدالملک دست شوکت را بسمت نیابت سلطنت اختیار نمود.»

مجلس عالی هیأتی برای ملاقات شاه مخلوع و تسلیم نامه یا بهتر بگوییم اعلامیه فوق انتخاب نمود و آنان از سفیر روس وقت خواستند ولی شاه مخلوع چون از منظور ملاقات آگاهی پیدا کرده بود از پذیرفتن آنان امتناع نمود و بتوسط سفیر روس جواب داد من همانوقت که سلطنت آباد را ترک کردم و به سفارت روس پناهنده شدم از سلطنت دست کشیدم.

آقایان بهبهانی — میرسید محمد اسام جمعه — نظام الملک —
 موثق الدوله — علاء الدوله و علاء الملک به نمایندگی از طرف
 مجلس عالی به سفارت روس رفتند و به حضور سلطان احمد
 میرزا ولیعهد بار یافتند و لایحه انتخاب مشارالیه را از طرف
 مجلس عالی به سلطنت که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد به ایشان تقدیم نمودند.

شرفیابی نمایندگان
 مجلس عالی حضور
 ولیعهد

« ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ بعرض پیشگاه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی سلطان احمد شاه خلدالله ملکه و سلطانه، چون اعلیحضرت محمدعلی میرزا پدر و الامقام اعلیحضرت اقدس برحسب مقتضیات وقت از امر خطیر سلطنت معاف شدند بموجب ماده ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی در مجلس فوق العاده که بتاريخ ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد گردید سلطنت به اعلیحضرت اقدس شهر یاری مقرر و اعلان شد و نیابت سلطنت موقتاً به عهده حضرت مستطاب اشرف عالی آقای عضدالملک دامت شوکتہ واگذار گردید تا بعد از انعقاد پارلمان بموجب ماده ۳۸ قانون اساسی قرار قطعی درباب نیابت سلطنت داده شود مراتب معروضه فوق از طرف مجلس عالی فوق العاده رسماً بتوسط مبعوثین آن مجلس عالی به پیشگاه سریراعلی ابلاغ و اعضای این مجلس از طرف عموم ملت تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور باهرالنور همایون داشته از خداوند مسئلت می کنند که سلطنت مشروطه آن اعلیحضرت برای عموم اولاد ایران به انواع بیامن و تبریکات مشحون و ترقی و سعادت این مملکت در سایه توجهات خسروانه حاصل و کامل گردد.»

طلوع سلطنت احمدشاه

سلطان احمدشاه که در آن زمان طفل بود، نمیخواست از پدر و مادرش جدا بشود و با بی تابی و گریه می گفت هر کجا شما بروید من هم با شما خواهم بود ملکه که علاقه بسیاری به فرزند ارشدش داشت از جدایی او گریه و زاری می کرد و مکرر می گفت بی عقلی شاه کار ما را به اینجا کشانید.

باری در یک صبح رقت آور احمدشاه با پدر و مادر و درباریان و پرستارانش خدا حافظی کرد و به اتفاق نظام الملک و موثق الدوله و موثق الملک و علاء الملک سفارت روس را ترک کردند و رهسپار سلطنت آباد شدند.

اسمیرنف بنماینده گی از طرف سفیر روس با عده ای سالدات روسی و قزاق ایرانی کالسکه احمدشاه را احاطه کرده بودند و تا ورود به قصر سلطنت آباد از او حفاظت می نمودند.

عضد الملک نایب السلطنه و جمعی از رجال و درباریان در مدخل قصر انتظار ورود شاه نور را داشتند و همینکه کالسکه وارد قصر شد و شاه پیاده گشت عضد الملک با احترام در یک خطابه کوتاهی مقدم شاه را تبریک گفت سپس با اتفاق به طرف حوضخانه که با وضع مجلی ترین کرده بودند روانه شدند.

اسمیرنف پس از تعارف و احوال پرسی از نایب السلطنه اجازه مرخصی خواست و به سفارت برگشت و یا بهتر بگوییم پس از تحویل دادن شاه به نایب السلطنه به زرگنده مراجعت نمود.

دوم رجب ۱۳۲۷ چهار ساعت به غروب مانده امیر مجاهد بنماینده گی سردار اسعد و عمید السلطان برادر سردار محبی بنماینده گی سپهدار با گروهی سوار بختیاری و مجاهد رهسپار قصر سلطنت آباد شدند و پس از شرفیابی حضور شاه و تقدیم عرض تبریک اظهار داشتند که ملت با بی صبری انتظار موکب پادشاه مشروطه خواه

خود را دارد.

با اینکه فرصت نبود، مردم شهر را آیین بستد بودند و دوئلت جمعیت تهران در خیابانها و میدان توپخانه که معبر شاه بود با نظم و ترتیب جای گرفته بودند چند دسته موزیک در میدان توپخانه آماده نواختن بود.

مسیو فرم که همان روز به ریاست نظمیہ انتخاب شده بود با شمال نیابت و شایستگی وسایل پذیرایی شاه جوان را به پایتخت فراهم کرده بود، جمعیت انبوهی در اطراف دروازه دولت مجتمع و انتظار ورود شاه را داشتند محض پیداشدن موكب شاهانه از دور غریبشادی بلند شد و فریاد زنده باد شاه مشروطه، پاینده باد سرداران ملی فضای تهران را فرا گرفت.

کالسکه شاه آهسته از میان صفوف مجاهدین و دسته‌های انبوه ملت به میدان توپخانه رسید موزیک سلام با آهنگ نوین نواخته شد. سپه‌دار، سردار اسعد، مستوفی- الممالک، عین الدوله، فرفرما، شاهزادگان درجه اول و رهبران ملت و سران مجاهدین در مقابل سردر الماسیه انتظار ورود شاه را داشتند.

بمحض پیاده شدن شاه سرداران ملی شاهی را که خود انتخاب کرده بودند با شادی و تعظیم و تکریم در میان گرفتند و او را به طرف عمارت برلیان رهبری کردند سپه‌دار بنام ملت انتخاب شاه جوان و مشروطه خواه را به سلطنت تبریک گفت و دست شاه را بوسید سپس هر یک از سرداران و برگزیدگان ملت و رجال و شاهزادگان بنویژه خود در مقابل شاه کرنش کرده و با ادای جملات مختصر سلطنت او را تهنیت و تبریک گفتند.

پس از فتح تهران مجلس عالی که زمام امور مملکت را در دست داشت و همه زعمای ملت و سرداران و پیشوایان مشروطه خواه در آن عضویت داشتند بنام سن ایران روز دوم رجب ۱۳۲۷ را برای اجرای مراسم سوگواری شهدای راه آزادی

آرامگاه شهدا

تعیین نمودند و بوسیله اعلامیه از کلیه آزادبخواهان و مشروطه طلبان دعوت کردند که برای حق شناسی در آرامگاه ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی فزوینی واقعه در جنوب باغشاه حضور بهم رسانند و در آن مکان مقدس که برگزیده ترین فرزندان آزادبخواه ایران با بدنهای آغشته بخون به خاک سپرده شده اند سر تعظیم و تکریم فرود آورند و به نام ملت ایران از جانبازی و فدا ناری آنان در راه مشروطیت حق- شناسی و سپاسگزاری کنند، پس از انتشار اعلامیه صدها نفر آزادبخواهان تهران از بیرو جوان با عشق و علاقه بی نظیری به تزیین آرامگاه همت گماشته و خمه و خرگاد برافراشته و دیوارها را از پرده های سیاه پوشانیدند و صدها جار و چهلجراغ روشن کردند و مزار



آرامگاه شهدای آزادی

شهدا را که تا آن زمان از خاک و خاشاک پوشیده شده از هزارها دسته گل مبدل به تپه گل کردند، منبر بلندی که با وضع خاص تزیین شده بود در صدر مجلس قرار دادند و تمام کوچه و خیابانهای اطراف را آیین بندی نمودند.

مردم تهران در آن روز به احترام شهدا دست از کسب و کار کشیده تعطیل کردند و در حدود پنجاه هزار نفر از کلیه طبقات لباس ماتم در زیر کرده رهسپار آرامگاه گشتند. مجاهدین راه آزادی که بیش از چندین هزار نفر بودند در حالی که تفنگها را برسم عزاداری و ازگون بدوش گرفته بودند با نظم و ترتیب در حالی که سرود ملی می خواندند زودتر از سایر طبقات به مزار شهدا رفته با نظم و ترتیب دورتادور آن محوطه جای گرفتند. تمام رجال مشروطه خواه و سرداران و وزرا و علما و رؤسای اصناف و تجار در حالی که دسته های گل در دست داشتند و اشک از چشمشان جاری بود در مقابل مزار شهدا سر تعظیم و تکریم فرود آوردند و زانو به زمین زده دسته گلی را که در دست داشتند نثار تربت آن مظلومان نمودند سپس چند دسته موزیک بناواختن سرود ملی آغاز کرد و هزارها نفر محصلین مدارس با دسته های گل و بیرق سه رنگ در حالی که سرود ملی می خواندند قبور شهدا را طواف کردند، سپس شیخ رئیس که خود زمانی در باغشاه محبوس بود و شاهد و ناظر شهادت آن مظلومان بود به منبر رفت و خطابه غرائی در مدح و ثنا و فداکاری های شهدا ایراد کرد، نطق شیخ رئیس بدرجه ای مؤثر و مهیج بود که صدای ناله و گریه حضار فضای آن محله را فرا گرفت و فریاد مرگ بر بیدادگران از هزارها حلقوم به آسمان می رسید.

در خاتمه سنگی که در روی آن این آیه شریفه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله اموات بل احياء عند ربهم یرزقون با دست زعمای ملت در روی قبر ملک المتکلمین گذارده شد و مجلس در میان فریادهای شادباد روان شهدای راه آزادی خاتمه یافت و مردم دسته دسته آن خاک مقدس را بوسیدند و بوییدند و با یک دنیا تأثر و تأسف در حالیکه موزیک عزا نواخته می شد آرامگاه شهدا را ترک کردند.

ناگفته نماند که محلی که ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی در آن دفن شده بودند قبرستان کوچک دور افتاده ای بود پس از چندی اراضی اطراف آن خریداری شد و آن قبرستان مبدل به باغ باصفایی گشت و در روی نخوار شهدا بنای محکمی که در روی ستونهای سنگی استوار است ساخته شد و آن محل متروک امروز زیارتگاه دلدادگان آزادی و شیفتگان حریت است پس از چهل سال مردم حق شناس پایتخت مجسمه برنزی ملک المتکلمین را با همان وضع و قیافه که در دوره انقلاب می ایستاد و نطق می کرد ساخته و در مهمترین میدانهای شهر روی یک پایه بلند و زیبایی نصب نمودند و با تجلیل و تکریم بسیار در حضور هزارها نفر مردم تهران از روی آن پرده برداشتند و آن صورت ملکوتی را که مظهر آزادی و عدالت خواهی است جلوه گر ساختند.

انتصابات

صبح روز دوم رجب پیش از آن که شاه به تهران وارد بشود، برای تکمیل هیأت دولت از طرف مجلس عالی اشخاص ذیل به عضویت کابینه انتخاب شدند: ناصرالملک وزیر خارجه - چون ناصرالملک اروپا بود مشارالسلطنه موقتاً به معاونت وزارت خارجه برگزیده شد - مستوفی الممالک وزیر مالیه - شاهزاده فرمانفرما وزیر عدلیه - سردار منصور وزیر پست و تلگراف - موثق الدوله وزیر دربار از طرف مجلس عالی یفرم که کاردانی و لیاقت خود را در گذشته نشان داده بود به ریاست نظمیہ کل مملکت - صمصام السلطنه به حکومت اصفهان - مخبر السلطنه به ایالت آذربایجان - معین الدوله به حکومت زنجان و میرزا صالح خان به حکومت تهران انتخاب شدند - میرزا علیخان سالار فاتح بنا به پیشنهاد یفرم به معاونت نظمیہ برگزیده شد.

محتاج به ذکر نیست که در همان چند روز کلیه رؤسای کشورهای راقیه کامیابی ای که نصیب ملت ایران در راه وصول به آزادی شده بود تهیت گفته و سلطنت سلطان احمدشاه را بعنوان شاه مشروطه به رسمیت شناختند.

پس از فتح ملیون و تحصن محمدعلی شاه در سفارت روس
 چندین هزار نفر سرباز و سوار از قسمتهای مختلف اعم از
 آنهایی که با محمدعلی شاه بزرگنده رفتند و یا آنهایی که در
 تهران شکست خورده و فرار کرده بودند در زرگنده اطراف
 سفارت روس مجتمع شده و در آنجا متحصن گشتند چون تجمع و تحصن چند هزار نفر
 افراد مسلح برخلاف قاعده و برای امنیت عمومی خطرناک بود وزیر جنگ از سفارت روس
 تقاضا کرد که آنها را به تهران بازگردانند تا اسلحه خود را تحویل داده و بدون آنکه
 مزاحمتی متوجه آنان گردد تکلیفشان معین شود.

اول رجب - جناب جلالتماب دوستار مکرم مسبوق است که اقامت یک عده
 سرباز و سوار مسلح در زرگنده در حالی که رسماً در تحت فرمان یکنفر رئیس کل جمع
 نیستند یا هیچ قاعده موافقت ندارد و می تواند نظم و امنیت شمیرانات و حدود اطراف
 را مختل نماید چون عده مذکور در جنب سفارت بیهیہ دولت روس مجتمع می باشند از
 جناب جلالتماب تقاضا دارم مقرر فرمایید هر دسته در ساعت معین با نظم و در تحت
 مراقبت صاحب منصب خود و مأمورینی که از طرف وزارت جنگ معین شده در ساعت
 معین به شهر آمده و در وزارت جنگ سان داده و اسلحه خود را تحویل بدهند سپس با
 اطلاع وزارت جنگ به بخانه های خود بروند و هرگاه دستجات مذکور از این امر سرباز
 بزنند وزارت جنگ و حکومت تهران آنها را یاغی دولت و ملت خواهد شناخت.

تلگراف به سفرا و وزرای مختار ایران مقیم ممالک خارجه: با کمال خوشوقتی اظهار می دارد که تغییر سلطنت و احوال اخیر بطور بسیار خوشی گذشت انتظارات و احتمالات خونریزی کلی به مختصر مصادمه و تلفات منتهی گشت، از سه روز به این طرف بحمدالله امنیت و آسایش عمومی از هر جهت کامل احتمال اغتشاش بطور قطع مرتفع است البته به مقامات لازم سریعاً اطلاع و اطمینان بدهید که امنیت اتباع خارجه کاملاً محفوظ است.

چون بواسطه انزجار خاطر عمومی از اعلیحضرت محمدعلی -
تلگراف به نمایندگان میرزا که برخلاف میل و مرام ملت قیام می نمود و عدم لیاقت
ایران مقیم کشورها خود را در مقام سلطنت واضح و آشکار می ساخت و اعاده نظم
 مملکت و ترتیب ادارات دولتی و آسایش ملت جز به تغییر
 سلطنت ممکن نبود و نیز چون مجلس شورای ملی و سنا منعقد نبود روز ۲۷ رجب ۱۳۲۷
 نمایندگان ملت مجلس فوق العاده مرکب از علما و رؤسای مجاهدین و شاهزادگان و
 اعیان و وکلای سابق مجلس در عمارت بهارستان تشکیل داده و با اتفاق آرا محمدعلی -
 میرزا را از سلطنت خلع و حضرت مستطاب ارفع اقدس والا سلطان احمد میرزا ولیعهد را
 که وارث تخت و تاج بود مطابق اصل ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی به مقام سلطنت دولت
 علیه ایران و حضرت مستطاب اشرف عضدالملک را به نیابت سلطنت انتخاب نمودند تا
 مجلس شورای ملی و مجلس سنا منعقد و ترتیب قطعی در این باب داده شود.

در مجلدات پیش در دومورد از منافقین صحبت داشتم و از
باز هم منافقین زلی که این مردمان پشت فطرت بی ایمان چاپلوس مزور در
 صحنه آن انقلاب عظیم بازی کردند بحث نمودم و نوشته که
 جمعی که در موقع جنگ نامردانه در گوشه خانه های خود
 مخفی شده بودند و منتظر فرصت بودند همینکه جنگ تمام شد اسلحه برتن کردند و
 تفنگ بردوش گرفتند و خود را مشروطه خواه و فدائیان راه آزادی جلوه دادند.
 و هرگاه فرصت اجازه می داد که اسامی پانصد نفر اعضای مجلس عالی را از نظر
 خوانندگان بگذرانم مشاهده می شد که عده زیادی از کرسی نشینان باغشاه و مشاورین
 و همدستهای محمدعلیشاه که دستشان آغشته به خون آزادیخواهان بود لباس مشروطه -
 خواهی دربر کرده و در صدر مجلس عالی جای گرفته بودند و سهم و شریک در زمامداری
 حکومت ملی بودند و هنوز بیست و چهار ساعت از فتح تهران نگذشته بود که کسانی که
 باید به دار مجازات آویخته بشوند دوش بدوش نایب السلطنه و سرداران ملی به رتق و
 فتق اسور پرداخته در عکسی که پس از انتخاب عضدالملک به نیابت سلطنت برداشته

شد و از نظر خوانندگان می‌گذرد در دو طرف نایب‌السلطنه عین‌الدوله و اقبال‌الدوله مشاهده می‌شود که مقدم بر سپهبدار و سردار اسعد ایستاده‌اند و جمعی دیگر از همین طبقه در ردیف مستوفی‌الممالک و سردار اسعد جای گرفته‌اند.



عضدالملک، عین‌الدوله، فرمانفرما

با مطالعه سطور بالا متفکرین به علت بهره‌مند نشدن ملت ایران از آزادی حقیقی و مشروطیت واقعی بی‌خواهند برد و از فلسفه وقایعی که سپس پیش آمد آگاه خواهند گشت.

در روزهایی که ملت ایران غرق شادمانی بود و در همه شهرستانها جشن مشروطیت و آزادی برپا بود ملت آزادیخواه و فداکار تبریز در زیر فشار جانگداز قشون استبدادی روس با یأس و ناامیدی و نگرانی از آینده حوادث بس غم‌انگیز و وقایع شومی را انتظار داشت و آزادیخواهان آنسامان که بخوبی می‌دانستند که دولت استبدادی روس تصمیم به ریشه کن کردن اساس آزادی و محو کردن مشروطیت و از میان برداشتن پیروان فلسفه جدید دارد با پریشانی خاطر آن روزهای تاریک‌تر از شب را پیمان می‌رسانیدند، خوانین فئودال از قبیل شجاع‌الدوله، رحیم‌خان اقبال‌السلطنه - ماکوئی با تکای قشون دولت امپراطوری در نواحی وسیعی با استبداد مطلق و بدون اعتنا به دولت مرکزی حکمفرمایی می‌کردند و امید محو آزادیخواهان و برگشت استبداد

تلگراف از تبریز

را در سر می‌پروراندند.

سردار سلی و سالار سلی برای آنکه از گزند قشون روس در امان باشند بناچار در قسولگری عثمانی متحصن شدند ولی روسها به مقامات عثمانی فشار وارد آوردند که آنها را از قسولخانه بیرون کنند و یا آنکه آنها را به اسلابول بفرستند و چون قسول عثمانی در مقابل فشار روسها قادر به پایداری نبود لذا ستارخان و باقرخان دست توسل به طرف رئیس دولت مشروطه دراز کردند و از او چاره‌جویی خواستند.

تلگراف از تبریز به تهران نمره ۵۳ دوم رجب حضور مبارک حضرت اشرف اکرم آقای سپهدار اعظم وزیر جنگ دست شوکته چنانچه خاطر مبارک مستحضر است مهمانهای ناخوانده سعی زیاد نمودند شاید بهانه بدست آورده به آرزوی خود نایل شوند ولی این خادمان ملت با تدابیر عملیه جلو خیالاتشان را سد نمودیم، چون وجود این فدائیان وطن را مانع افکار خود دیدند خواستند از در دیگر داخل شوند، سفیر دولت روس در تهران با باش شهیندر دولت علیه عثمانی ملاقات نموده و در ضمن ملاقات اظهار داشته وجود این دو نفر در تبریز محل آسایش است شهیندر مراتب را به اسلابول اطلاع داده اینک از نظارت خارجه تلگراف به باش شهیندر تبریز شده مبنی بر اینکه این خادمان وطن حرکت فوری به اسلابول نمایم والا دولت علیه عثمانی درباره ما حمایت نخواهد کرد محض استحضار خاطر مبارک و استدعای تکلیف عرض شد.

فدائیان وطن ستار — باقر

سپهدار تلگراف فوق را در هیأت دولت جدید و کمیسیون فوق العاده قرائت نمود و پس از مشورت بر این عقیده شدند که با جلب توافق سفارت روس سردار سلی و سالار سلی سفارت عثمانی را ترک نموده و به تهران بیایند.

تبریز — جواب تلگراف نمره ۵۳ جناب جلالتمآب آقای ستارخان سردار و آقای باقرخان سالار سلی، تلگراف آن جنابان در موقعی رسید که در کمیسیون فوق العاده بودم در حضور اعضای آن کمیسیون قرائت شد تصویب کردند که حرکت شما به تهران خیلی بموقع است حالا اختیار با خودتان است هر وقت و از هر زاه که صلاح بدانید حرکت کنید.

سپهدار اعظم وزیر جنگ

روز ۳ رجب صنع الدوله به وزارت معارف — میرزا سلیمانخان
به معاونت وزارت مالیه و قوام السلطنه به معاونت وزارت
داخله منصوب شدند و برای خاتمه دادن به وضع بحرانی
فارس آصف الدوله معزول و علاء الدوله به حکومت فارس

تصمیمات و انتصابات

کتاب هشتم ۱۲۵۱

منصوب گردید و از حاجی سید عبدالحسین لاری تقاضا شد که از ورود به شهر شیراز
خودداری نموده و به لاری مراجعت کند و نیز دستور داده شد که پسرهای قوام از شیراز
بیرون بروند.

انتخابات مجلس شورای ملی

چون تأسیس مجلس شورای ملی و انتخاب نمایندگان ملت بیش از هر امری مورد نظر زعمای ملت و مقامات مسئول بود پس از تشکیل دولت موقتی اعلان انتخابات عمومی مجلس شورای ملی از طرف وزارت داخله منتشر و به تمام حکام و مأمورین دولتی دستور داده شد به اسرع اوقات انجمن نظارت را تشکیل و مردم را برای دادن رأی و انتخاب نماینده خود دعوت نمایند.

چون شرح و بسط انتخاب نمایندگان ملت در تهران و شهرستانها فرصت بیشتری لازم دارد بطور اختصار متذکر می‌شوم که انتخاب دوره دوم مجلس شورای ملی در یک محیط امن و آزاد و بی‌صون از هرگونه تحریک و تهدید با رضایت و امتنان قاطبه اهالی ایران بدون کوچکترین شکایت و عدم رضایت انجام یافت و حقاً باید اذعان کرد که مجلس دوم بهترین مجالس تقنینیه ایران بود و انتخابات آزاد و برطبق قانون انجام یافت و نمایندگان مجلس دوم از حیث صلاحیت و شخصیت و معروفیت و محبوبیت میان ملت از بهترین نمایندگان ایران بودند و خدمات اکثر آنها در راه استحکام مبانی مشروطیت در خور تشکر و تقدیر است.

جنابان مستطابان سپه‌دار اعظم و سردار اسعد دام اقبالهما،
 خلع محمد علی میرزا بجهت خیانت‌های عظیمه او به دین و
 دولت و ملت شرعاً و قانوناً لازم، جلوس اعلیحضرت سلطان
 احمد شاه ادام الله سلطانه به سلطنت با نیابت حضرت اشرف
 عضد الملک تبریک عرض می‌دارم.

محمد کاظم خراسانی — عبدالله مازندرانی
 خدمت حجج اسلام تجار اعیان عموم اهالی ایران چون بحمد الله ماده فساد قلع
 و آرزوی ملت برآورده شد لازم و واجب است مملکت را از هرج و مرج امن و منظم و
 نگذارید مفسدین اخلال آسایش نمایند که اسباب تشبث و دخل اجانب گردد در تلبه

امور و مصالح سلکت با دولت است.

محمد کاظم خراسانی - عبدالله مازندرانی

این مرد که در بی رحمی و شقاوت حتی در میان درباریان محمدعلیشاه کمتر نظیر داشت و دستش به خون بسیاری از بی گناهان آلوده بود و دوره حکومتش چون اهریمن روی مردم تهران سایه انداخته و عزاران خانواده را بیچاره و از هستی ساقط کرده و ثروت بسیاری بدست آورده و یکی از محارم نزدیک محمدعلیشاه بود و میرزا مصطفی آشتیانی به دست او کشته شد و چندین دفعه برای قتل آقا سیدعلی آقای یزدی اقدام کرده ولی موفق نشد پس از خاتمه جنگ با تغییر لباس فرار کرد و به طرف مازندران رفت و می خواست خود را به مشهد سر برساند و بوسیله زنیسر گمرک که یک مرد روسی بود به باد کویه برود از بخت بد در راه گرفتار شد و به تهران اعزام گردید و تحویل محکمه انقلابی شد اینک این داستان را برطبق گزارشی که اعظام الدوله به محکمه داده به نظر خوانندگان می رساند.

بتاریخ ۵ رجب ۱۳۲۷.

خدمت ذی موهبت اعضای محترم محکمه قضاوت فوق العاده دامت تائیداتهم با کمال احترام عرضه می دارد؛ فدائی که از لاریجان حرکت کرده و به تهران می آمدم به جاجرود که رسیدم یک سوار را دیدم با تفنگ سه تیر و کلاه قزاقی به طرف مازندران می رود سؤال نمودم کیستی و کجا می روی جواب داد از طرف حضرت اشرف سپهبد ارعظم وزیر جنگ روحی فداه مأمور امنیت خط مازندران هستم سؤال نمودم با بودن فدائیان در خط راه که همه جا سوار گذارده و مراقب هستند شما اگر واقعاً همین مأموریت را دارید احکام شما را زیارت کنم، جواب نداد مجدداً سؤال کردم راست بگو والا برای تو خطر است جواب داد، حقیقت اینست مطالباتی در مازندران دارم و برای وصول آن می روم معلوم شد این را هم خلاف گفت امر به گرفتن اسلحه و دستگیری او نمودم، اسم او را سؤال کردم گفت کاظم دوهچی می باشد بعد از دوهزار قدسی شخصی را دیدم کلاه نمندی بر سر وزیر کلاه دستمال سیاهی آویخته که صورتش نمایان نباشد سوار الاغ بود و یک نفر نوکر هم در جلو او در حرکت بود سؤال کردم عمو کجا می روی جواب داد به آب گرم لاریجان می روم سؤال کردم کجایی هستی جواب داد شهریار می هستم سؤال کردم. از تهران چه خبر داری جواب داد خبر ندارم در این بین کاظم مذکور که دستگیر شده بود به این شخص که سوار الاغ بود تعظیم کرد. از ناظم سؤال کرده این شخص چه آشنایی با تو دارد جواب داد این آقای من است به آن شخص گفتم برویم به شمس آباد نهار بخوریم و از آنجا به شما سوار مخصوص

داده شما را به طرغی مقصدی که دارید روانه می کنم، در شمس آباد دستمالی که بر سر داشت برداشت فدائی فوراً سلام کردم و گفتم شما را شناختم، در صورتی که او را ندیده بودم و نمی شناختم، گفتم آقا این چه حال است جواب داد روزگاری مرا به اینجا کشانیده ضمناً سواران مجاهدین از کاظم سنوال کرده بودند اسم این شخص چیست جواب داده بود نامش علی نقی خان و لقبش مفاخر الملک است. خورجین که روی الاغ سواری خود داشت گفت آوردند و لباس خود را تغییر داد من او را با خود به سرخه حصار آوردم او برای رهایی خودش دوهزار تومان حواله باسم حاجی اسماعیل آقا به فدائی تقدیم کرد که او را بسلامت به پاد کوبه بفرستم کاغذی هم به حاجی اسماعیل - آقا نوشت که آن مبلغ را بلا درنگ به من بدهد.

چون علم دارم که این وجوه از ملت بیچاره است که هنگام استبداد با هزار شکنجه گرفته بود تقدیم ملت می نمایم که موقع لزوم به مخارج لازم در پیشرفت امور ملت برسد عین برات مزبور و حواله سیصد منات به اسم عبدالله خان و نوشته دیگر که به حاجی اسماعیل آقا نوشته بود بتوسط گماشته مخصوص تقدیم داشتم ولی یک قطعه قبض و چهار رأس اسب و چهار قبضه تفنگ که باسم مجاهدین داده اگر صلاح می دانید اجازه بدهید به آنها داده شود.

مفاخر الملک تسلیم محکمه انقلابی شد و سید رضا صراف زاده که سابقاً منشی مجلس شورای ملی بود و به مشروطه خواهی معروف و زمانی با اتفاق صدرالعلماء در سفارت عثمانی متحصن بود ادعا نامه مفصلی در مجرمیت مشارالیه قرائت نمود و قضات محکمه بر طبق سواد مندرجه در ادعا نامه به محاکمه او پرداختند و پس از یک جلسه چند ساعتی او را محکوم به اعدام نمودند، شرح محاکمه مفاخر الملک صرف نظر از اینکه خیلی مفصل و نگارش آن از حوصله نگارنده بیرون است چیزی بر معلومات خوانندگان این تاریخ نمی افزاید زیرا در کتاب چهارم و پنجم این تاریخ فجایع و گناهان او را نوشته ام محکمه باتکای همان گناهان او را محکوم به اعدام نمود.

چند نفر از مجاهدین محکوم را با درشکه به باغشاه بردند و در همان محلی که دیر زمانی مقر حکمفرمایی او و همکارانش بود تیربارانش کردند.

دوره سلطنت سه ساله محمد علی شاه مملو است از جنایات و فجایع این دونفر که شرح آن موجب طول کلام و تکرار مکررات است. چیزی که قابل نگارش در تاریخ است این نکته است که صنیع حضرت در محکمه اظهار کرد که حاجی

محاکمه و اعدام
آجودان باشی
و صنیع حضرت

شیخ فضل الله دستور کشتن سید علی آقا یزدی و میرزا مصطفی آشتیانی را به من داد و

چون من بدون اجازه محمدعلیشاه نمی‌خواستم اقدام به همچو کاری بکنم بناچار قصد خود را به عرض شاه رسانیدم شاه غیرت و شاه دوستی مرا تمجید کرد و به مجلل السلطان دستور داد باتفاق به حضرت عبدالعظیم برویم و آن دونفر را که خارج‌لوپای دولت بودند از میان برداریم ولی ما به سیدعلی آقا دسترس پیدا نکردیم و مأموریت ما با کشتن میرزا مصطفی خاتمه پیدا کرد.

پس از سؤال و جواب طولانی محکمه انقلابی آجوادن‌باشی و ضعیف حضرت را محکوم به اعدام نمود و حکم محکمه در همان ساعت اجرا شد.

سید هاشم که یکی از بازیکنان و تعزیه‌گردانان دوره سلطنت استبدادی محمدعلیشاه بود و برای فجایع و جنایاتی که از طلوع مشروطیت تا خلع محمدعلیشاه در آذربایجان و تهران مرتکب شد و قتل نفسهایی که به دست او انجام یافت و خونهایی که به تحریک او ریخته شد باید کتابی نوشت، سید هاشم باندازه‌ای مورد توجه محمدعلیشاه و خدماتش در نزد او ذی قیمت بود که پس از توب بستن مجلس اولین تلگراف موفقیت خود را به این مضمون به او مخیره کرد و مؤذنه کامیابیش را پیش از هر کس به او رسانید، «مجلس را منهدم کردم سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی را تبعید کردم ملک‌المتکین و میرزا جهانگیرخان را مجازات نمودم.»

پس از فتح تهران و تحصن محمدعلیشاه سید هاشم از تهران فرار کرد و در گوشه‌ای تغییر لباس و شکل داد عبا و عمامه را به کلاه و لباس کوتاه مبدل کرد و ریشش را به وضع مخصوصی درآورد و متکراً باتفاق یک نفر به لواسان رفت و خود را طبیب معرفی کرد و گفت اهل مازندران هستم و می‌خواهم به موطن خود بروم لهجه ترکی و حال وحشت و اضطراب او توجه اهل محل را به خود جلب کرد و چون نسبت پدا و ظنین شدند محرمانه سهام‌الدوله حاکم شمیرانات را از واقعه مطلع نمودند سهام‌الدوله عده‌ای از مجاهدین را برای دستگیری او روانه لواسان کرد، سید از ورود مجاهدین مطلع شد و پیاده یکی از راههای کوهستانی را برای فرار پیش گرفت و سرعت خود را از آن ناحیه دور کرد ولی مجاهدین او را تعقیب کردند و در یک فرسخی قریه دستگیرش نمودند و به تهران اعزامش داشتند و تحویل محکمه انقلابی دادند.

گناهان غیر قابل بخشش سید هاشم بدرجه‌ای زیاد و برجسته و روشن بود که قضات خود را محتاج به بحث و سؤال و جواب زیاد ندانستند و پس از سئوالات مختصری که پیش از یکساعت بطول نینجامید به مشورت برخاستند و در نتیجه باتفاق آرا او را محکوم به اعدام نموده حکم محکمه پس از چند ساعت اجرا شد و سید را در میدان

توپخانه در میان فریاد و هلهله و شادی هزارها نفر اهالی تهران به دار آویختند. می‌گویند ملت تبریز بدرجه‌ای از دستگیری و اعدام سیدهاشم که بزرگترین دشمن مشروطه بود و بالاترین صدمات را به مردم وارد آورده بود خوشحال شدند که هرگاه قشون روس در تبریز نبود شهر را چراغان می‌کردند.

چون شور و مشورت و تعمق و مطالعه در مسائل سیاسی و امور مملکتی در مجلس عالی که مرکب از پانصد نفر از طبقات مختلفه که با هم همفکر نبودند و تفاوت بسیار در اخلاق و عادات و حتی رسوم با هم داشتند کار مشکلی

هیأت مدیره

بود و اغلب پس از بحث طولانی در مطالب مهم مورد احتیاج بجایی نمی‌رسیدند و تا حدی دستگاه دولت جدید که در آن روزها محتاج به فعالیت زیاد بود و مشکلات بسیار در پیش داشت دچار کندی و سستی شده بود لذا رهبران ملت و سرداران مصلحت دانستند که مجلس عالی را منحل نمایند و بجای او یک هیأت مدیره از افراد مطلع و مورد اعتماد عمومی مرکب از دوازده نفر بجای آن انتخاب کنند و با همان اختیارات مجلس عالی تا افتتاح مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد مجلس عالی با این پیشنهاد با اتفاق آرا موافقت کرد و اشخاصی را که ذیلاً نام آنها برده می‌شود به عضویت هیأت مدیره انتخاب نمود و تمام اختیارات خود را به آن تفویض کرد.

سپهبدار اعظم — سردار اسعد — صنیع الدوله — تقی زاده — وثوق الدوله — حکیم — المک — مستشار الدوله — سردار محبی — میرزا سلیمان خان — حاجی سید نصرالله تقوی — حسینقلیخان نواب — میرزا محمدعلیخان تربیت.

تصمیماتی که از طرف هیأت مدیره گرفته می‌شد مثل تصمیمات مجلس شورای ملی واجب الاجرا بود و وزرا مکلف بودند از آن اطاعت و پیروی کنند.

محتاج به ذکر نیست که پس از انتخاب و رسمیت یافتن مجلس شورای ملی هیأت مدیره منحل شد ولی بواسطه خدمات ذقیمتی که انجام داده بودند نامش در تاریخ مشروطیت جاویدان شد.

اعدام حاجی شیخ فضل الله نوری

بدارآویختن حاجی شیخ فضل الله یکی از وقایع مهمی بود که در انقلاب مشروطیت ایران روی داد و اگر بگوییم که یکی از حوادث و اتفاقاتی بود که در قرون اخیر نظیر نداشت و یا نظیر آن بندرت دیده شده بود گزافگویی نکرده و راه خلاف نپیموده ایم.

افرادی که در ایران در مقام عالی روحانیت جای دارند اعم از اینکه صالح یا فاسد باشند خود را دارای مصونیت می دانند و شاید بواسطه همین مصون بودن است که بی پروایی در کارها از خود نشان می دهند و دست به اقداماتی می زنند که برای دیگران بمخاطرات بزرگ دربردارد. علمای طرازاول که خود را نایب امام می دانند و احکام و عقایدشان در روی اجتهاد و نظر شخصی استوار است عقیده دارند در هر کاری اعم از بد یا خوب مورد اعتراض نیستند چون بقوه اجتهاد آن راه را پیش گرفته اند و با نیروی تفکر و تعمق طریقه یا مسلکی را اختیار نموده اند و کسی حق اعتراض و انتقاد از آنها را ندارد و نباید به آن خرده گیری و اعتراض نمود و همینکه مجتهدی که در مقام عالی روحانیت جای دارد گفت در فلان مسأله و یا فلان طریقه اجتهاد من برای این گونه است کسی حق چون و چرا ندارد این طرز فکر را در صورتی که جامعه قبول کند بطور طبیعی و یقین موضوع مصونیت روحانیون از هر نوع تعرض غیرقابل انتقاد است چنانچه در قرون اخیر هم در ایران همین طور بود علما و روحانیون بانکا به قوه و قدرت اجتهاد چنانچه تاریخ نشان می دهد دست به کارهای خطرناکی می زدند که هرگاه دیگری آن کار را می کرد قطعاً سر او بر باد می رفت.

اگر چه حاجی شیخ فضل الله مرجع تقلید نبود ولی در پایتخت بالاترین مقام روحانیت را حائز بود و در ردیف بهبهانی و طباطبائی جای داشت. گفته می شود از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی از همه همگانش برتری داشته و بسیار فهیم و با هوش بوده و در قدرت استدلال در میان طبقه خود نظیر نداشته.

اگر چه کسانی که از تاریخ مشروطیت آگاهند و مجلدات بطبع رسیده این تاریخ را

از نظر گذرانیده‌اند بتفصیل از رویه و طریقه‌ای که حاجی شیخ فضل‌الله در آن انقلاب عظیم از بدوطلوع مشروطیت تا زمانی که جان خود را از کف داد آگاهند ولی چون زندگانی و مبارزه این مرد روحانی در دوره انقلاب یکی از مهم‌ترین صحنه‌های تاریخ مشروطیت را تشکیل می‌دهد و شخص او عامل مهمی در جریانات تاریخ و تقدیرات ملت ایران بود از نظر فلسفه خالی از فایده نمی‌دانم که نکته قابل توجه و سهمی را متذکر شوم.

در اول ظهور مشروطیت حاجی شیخ فضل‌الله با سایر روحانیون مشروطه‌خواه همفکر و همقدم بود و با اینکه با عین‌الدوله صدراعظم وقت دوست بود در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی کوچکترین مخالفتی از او مشاهده نشد ولی طولی نکشید که میان او و هم مقامانش مخصوصاً بهبهانی مخالفت پیدا شد و چون بهبهانی و طباطبائی در نتیجه پافشاری و فداکاری مظهر مشروطیت شناخته شده بودند حاجی شیخ فضل‌الله بجای آنکه توجه به اصول مشروطیت و مبانی حکومت ملی و ایده‌آل عالی آزادی داشته باشد مشروطیت را ملک مسلم و مطلق همکاران و هم مقامهای خود پنداشت، عبارت دیگر مشروطیت در شخص بهبهانی و طباطبائی در نظر او جلوه کرده بود و چون از آنها ناراضی و دلتنگ بود از مشروطیت سرباز زد و قیام برضد مشروطیت نمود.

برای حاجی شیخ فضل‌الله مشروطیت در چهره رقابیش که برای او مکروه بود جلوه‌گر شده بود و چون از آنها خوشش نمی‌آمد و آنها را دشمن خود می‌پنداشت از مشروطیت هم بیزار شد و به حکومت ملی و مبانی آزادی پشت پا زد و در صف اول مخالفین مشروطیت قرار گرفت و مثل همه مردمان خودخواه و مغرور که به حیثیت و شخصیت خود می‌بالند و برگشت را ولو در راه حق باشد برای خود پستی و حقارت تصور می‌کنند براهی که پیش گرفته بود ادامه داد و برضد مشروطیت و آزادی و حقوق حقه ملت به مبارزه برخاست و مشروطیت را مخالف شرع بین اسلام اعلام کرد و قانون اساسی را تحریم نمود.

عجیب در اینست که در روزهای آخر سلطنت محمدعلیشاه با آنکه همه یقین داشتند که استبداد باغشاه دوامی نخواهد کرد و چراغ سلطنت شاه بیدادگر در شرف خاموش شدن است و خود شاه و سعدالدوله و اکثر درباریان تن به قبول مشروطیت در داده بودند حاجی شیخ فضل‌الله همانظوری که در نامه‌هایش به کامران میرزا نایب السلطنه ثابت می‌کند با منتهای سرسختی و شدت در نگاهداری دستگاه استبدادی و مخالف با مشروطیت مبارزه کرد و در آخر کار مسلک جنگجویی را با مقام روحانیت توأم نمود و بنفع استبداد جمعی را مسلح کرد و در جنگ سه روزه تا فتح تهران شرکت کرد و سبب قتل جمعی از مردم بی‌گناه شد.

شک نیست که محمدعلیشاه که خواهان اختلاف و تولید شکاف در صف مشروطه خواهان بود بزرگترین عامل و مشوق، بلکه محرك حاجی شیخ فضل الله در قیام برضد مشروطیت بود و او را با کلیه وسایل برای مبارزه با آزاد یخواهان مجهز می نمود.

محمدعلیشاه که از قوه روحانیت در ایران بخوبی آگاهی داشت و از پشتیبانی حجج اسلام نجف از مشروطیت بیمناک بود می خواست بوسیله حاجی شیخ فضل الله یک صف مخالف از روحانیون تشکیل بدهد و بوسیله این سپاه دین، قدرت و صولت روحانیون مشروطه خواه را در هم بشکند.

ملخص این بحث اینست که حاجی شیخ فضل الله نخواست یا نتوانست میان اصول و اشخاص فرق بگذارد و به اصطلاح امروز برای هر یک حساب جداگانه ای قائل بشود و اشخاص و اصول را با هم مزوج و توأم نکند و چون با بعضی از رهبران مشروطیت دشمن بود بنای دشمنی را با مشروطه گذارد و چون از آنها بیزار بود از مشروطه بیزاری جست و در نتیجه همین اشتباه و یا عدم توانایی حکومت بر نفس جان خود را از کف داد و صدمات فوق العاده به ملت و مملکت وارد آورد.

بخلاف محمدعلیشاه و صدراعظمش سعدالدوله و جمعی از

وزرا و درباریان و رجال مستبد که نامردانه پس از آنهمه
توقیف و حبس
حاجی شیخ فضل الله
جنایت و آدم کشی راه فرار را پیش گرفتند و به سفارت اجنبی
که بزرگترین دشمن استقلال ایران بود پناه بردند حاجی
شیخ فضل الله استقامت و شخصیت خودش را حفظ کرد و در خانه ماند و منتظر پیش
آمد و تقدیرات شد. می گویند همان روز که محمدعلی شاه به سفارت رفت سعدالدوله
برای حاجی شیخ فضل الله پیغام فرستاد که جان شما در خطر است و خوب است به یکی از
سفارتخانه ها پناه ببرید ولی حاجی شیخ فضل الله از این پیشنهاد سرباز زد وزیر بار این
تنگ نرفت و جواب داد مقام روحانیت من اجازه اقدام به این عمل را نمی دهد.

در همان روز کسانی که از طرف حاجی شیخ فضل الله بوسیله پنجاه عدد تفنگ
سه تیر که از دولت گرفته بود مسلح شده بودند و در اطراف خانه اش سنگر بندی کرده و
تا ساعت آخر با مشروطه خواهان جنگیدند متفرق شدند و از صدها نفر پیروان و مریدان
که همه روزه گردش جمع می شدند و در جمعی حضور پیدا می کردند کسی دیده
نمی شد و جز چند نفر مستخدم شخصی و افراد خانواده اش کسی در خانه و اطراف او
نبود. روز ۱۲ رجب جمعی از مجاهدین به خانه شیخ رفتند و او را دستگیر نمودند و
بوسیله درشکه به میدان توپخانه اش آوردند و در یکی از اطافهای طبقه فوقانی محبوسش
نمودند. آری شیخ در همان میدان توپخانه که در یکسال ونیم پیش در پوش سلطنتی که
برای او برپا کرده بودند و در صدر آن جای داشت و هزارها نفر را برضد مشروطه و

حکومت ملی قیام داده بود محبوس گردید.

ناگفته نگذاریم بخلاف رفتار عمال استبداد با محبوسین باغشاه مجاهدینی که شیخ را دستگیر و محبوس نمودند کوچکترین بی احترامی در حق او روا نداشتند و کاری که موجب رنج و شکنجه بدنی و یا روحی او بشود نمودند و می توان گفت تا حدی به احترام با او عمل کردند.

شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد.

محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات امم آگاهند بخوبی می دانند که در انقلابات ملی همینکه کسی جلب به محکمه انقلابی شد مخصوصاً اشخاص مهم که گذشته آنها برای همه روشن است و به خوبی و بدی آنها همه آگاهی دارند و عهده دار و رهبری دسته مخالف را داشته اند قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت سازی چیز دیگری نیست.

محاکمه و اعدام

حاجی شیخ فضل الله هم از این قاعده عمومی مستثنی نبود و می توان گفت که پیش از محاکمه محکوم به اعدام شده بود و همینکه دستگیر و جلب به محکمه انقلابی شد محکومیت او غیر قابل اجتناب بود.

محکمه انقلابی در عمارت توپخانه که در قسمت جنوبی میدان توپخانه بود با عضویت رؤسای مجاهدین تشکیل گردید و بهمان نحوی که صنیع حضرت و آجودان باشی را محاکمه نمودند شیخ را احضار و به محاکمه او پرداختند.

ناگفته نگذاریم که اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو و بقول معروف دواآتشه بودند و رؤسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می گذشت نمی خواستند آشنا کنند و حتی از روبرو شدن با جلب شدگان خودداری کردند.

شیخ ابراهیم زنجانی که یکی از مجتهدین آزادیخواه بود ادعا - نامه مفصلی که حاکی بر مجرمیت شیخ بود قرائت نمود و اعدام مجرم را از محکمه تقاضا کرد چون ادعای مذکور دارای مقدمه طولانیست و درج آن در این تاریخ چیزی بر معلومات خوانندگان نمی افزاید از نگارش آن صرف نظر نموده و اصل ادعای نامه را از

ادعای نامه